

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - سال تحصیلی ۹۶ - ۱۳۹۵

جلسه ۲۱ - شنبه ۹۵/۸/۱۵

## نقد و بررسی کلمات شهید صدر علیه السلام

اینکه شهید صدر علیه السلام فرمودند ظاهر کلمات مدرسه‌ی محقق نائینی علیه السلام (که منظور همان سخنان استادشان مرحوم سید خویی است) آن است که با ورود مقید منفصل، ظهور مطلق در اطلاق (ظهور استعمالی یا دلالت تصدیقیه‌ی اولی) زائل می‌شود، صحیح نیست و واقع امر این است که کلام سید خویی علیه السلام ظهوری در این معنا ندارد؛ زیرا در عبارتی که در تقریر ایشان بیان شده، آمده است که: «و العام المنفصل کاشف عن عدم تعلق الارادة الجدية بالاطلاق من لفظ المطلق»<sup>۱</sup> یعنی عام منفصل، کاشف از عدم تعلق اراده‌ی جدیه است و فرمودند کاشف از عدم استعمال مطلق در اطلاق یا عدم ظهور مطلق در اطلاق است، و این‌گونه تعبیر با این سازگاری دارد که وقتی مقید منفصل بیاید ظهور پابرجاست إلا اینکه حجت نیست و کاشف از مراد جدی نیست، وگرنه اگر مرادش این بود که اصلاً ظهور و دلالت تصدیقیه‌ی اولی از بین می‌رود، شایسته نبود به امر متأخری تمسک کند و بگوید کشف می‌کنیم که اراده‌ی جدیه نیست، بلکه مناسب بود به همان امر متقدم که اصلاً دلالت تصدیقیه‌ی اولی نیست تمسک کند.

اما اینکه شهید صدر علیه السلام در انتصار کلام مرحوم آخوند فرمودند اگر در همان مجلس تخاطب، قیدی نبود ظهور برای مطلق در اطلاق منعقد می‌شود، ظاهراً سخن درستی است. یعنی وقتی کسی گفت «اکرم العالم» و در مقام بیان هم بود ظهور منعقد می‌شود. سپس اگر منفصلاً در جایی قیدی آورد، اخذ بدان می‌شود و معلوم می‌شود مراد جدی، چیز دیگری بوده و حجیتش محدود می‌شود وگرنه ظهورش همچنان در همان اطلاق باقی است.

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۵۴.

و آنچه سید صدر رحمته الله علیه در نهایت فرمود که «علی‌رغم پذیرش ظهور مطلق در اطلاق، فرمایش شیخ رحمته الله علیه صحیح است و به عنوان یک قاعده در تعارض عموم و خصوص من وجه در ماده‌ی اجتماع، عام مقدم بر مطلق است و مطلق را تقیید می‌زند؛ زیرا دلالت عام بر عموم، ایجابی است و دلالت مطلق بر اطلاق و شمول، سلبی است و دلالت ایجابی اقوی از دلالت سلبی است، لذا همیشه مقید را مقدم بر مطلق می‌بینیم؛ چون منشأ دلالت‌های مقیدات که مقدم بر اطلاق هستند ایجابات است و منشأ دلالت‌های اطلاقی سلب‌هاست» این کلام هم ناتمام است.

**توضیح بیشتر:** به چه دلیل، دلالتی که از حیثیت سلبی استفاده می‌شود اضعف از دلالتی است که ایجابی باشد؟! ما چنین قاعده‌ای نداریم بلکه ضعف و قوت دلالت، مربوط به شرایط و خصوصیات است. چه بسا کسی چیزی را ذکر نکند در صورتی که در مقام گفتن بوده است و لذا قدرت افاده و دلالتش از گفتن بیشتر باشد. اساساً چرا ادبا و بلغای از شعراء بعضی اوقات مطلبی را با کنایه ذکر می‌کنند با اینکه تصریح هم ممکن است؟ به دلیل اینکه الکنایة ابلغ من التصریح. بنابراین به عنوان یک قاعده نمی‌توان ادعا کرد که دلالت سلبی اضعف است. وقتی که متکلم در مقام بیان تمام مرادش باشد، اگر عدم ذکر در کاشفیت از مقصود قوی‌تر نباشد ضعیف‌تر نیست. پس چنین قاعده‌ی کلی وجود ندارد.

علاوه بر آن ایشان فرمودند مقیدات مقدم بر مطلقات می‌شود چون پشتوانه‌ی مقیدات، ایجابات است و پشتوانه‌ی مطلقات سلب‌هاست، اما باید از ایشان پرسید چرا چنین وجهی برای تقدیم ذکر می‌کنید؟! خاص نیز همیشه مقدم بر عام است با اینکه هر دو ایجابی هستند، چنانکه خود شهید صدر رحمته الله علیه نیز تصریح کرد دلالت عام ایجابی است. در هر حال هر وجهی برای تقدم خاص بر عام بیان می‌کنید برای مقید و مطلق نیز بیان نمایید! چرا وجه بعیدی را که عرفیت ندارد، ذکر می‌کنید؟!

حقیقت آن است که اساساً نفس اینکه چیزی خاص است، در نظر عرف و در مقام جمع دلالتی، کافی است در مقدم داشتن اخص بر اعم. این معنا هم در مقید نسبت به مطلق وجود دارد و هم در خاص نسبت به عام محقق است. یا می‌گوییم دلیل تقدیم، آن وجهی است که مرحوم آخوند و دیگران پذیرفتند که از باب تقدیم نص بر ظاهر یا اظهر بر ظاهر است که در هر دو (مقید نسبت به مطلق و خاص نسبت به عام) وجود دارد. پس وجهی که جناب سید صدر در یاری اصل مدعای شیخ رحمته الله علیه در تقدم عام بر مطلق فرمودند، قابل پذیرش نیست.

### **بیانی در تعارض میان عام و مطلق و نظر نهایی**

مبنای مختار در عام آن بود که بدون تمسک به مقدمات اطلاق، عام هم نمی‌تواند افاده‌ی عموم کند.

مرحوم آقا ضياء و محقق نائینی رحمتهما اللہ علیہما نیز این سخن را قبول کرده اند<sup>۱</sup> و ما با آنها در این مطلب موافق هستیم. یعنی حتی در مثل «اکرم کل عالم» اگر خواسته باشیم استفاده‌ی عموم کنیم به نحوی که هم شامل عالم فیزیکیان و هم عالم شیمی‌دان و عالم فقه و عالم تفسیر و عالم رجال و... شود یا هم عالم فاسق را شامل شود و هم عالم عادل را در بر بگیرد، باید قبل از اینکه به «کل» نگاه کنیم مقدمات اطلاق را فراهم کنیم. می‌گوییم مولا نگفته «اکرم کل عالم عادل» با اینکه در مقام بیان بوده، و نگفته «اکرم کل عالم عربی أو أعجمی» بلکه طبیعت را آورده و کل را وارد بر طبیعت کرده است، از این جهت می‌گوییم عموم دارد و شامل همه می‌شود.

۱. فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۱۹:

... و الذى يدل على وضع الأداة لاستيعاب افراد المدخول هو تقديم العامّ الأصولى على الإطلاق الشمولى، بعد اشتراكهما فى الحاجة إلى مقدمات الحكمة لسريان الحكم إلى جميع الأنواع، و لكن بالنسبة إلى افراد النوع الواحد يكون السريان مدلولاً لفظياً فى العام الأصولى، و بحسب مقدمات الحكمة فى الإطلاق الشمولى، فيكون زيد العالم الفاسق الذى تعارض فيه قوله: أكرم عالماً، و قوله: لا تكرم الفاسق، مندرجا تحت العام الأصولى بالدلالة اللفظية، و تحت الإطلاق الشمولى بمقدمات الحكمة التى من جملتها عدم ورود ما يصلح للبيان، و الدلالة اللفظية فى العام الأصولى تصلح ان تكون بيانا، فيحكم فى المثال المتقدم بعدم وجوب إكرام زيد العالم الفاسق، فتأمل. و هذا لا يكون إلّا من جهة ان لفظ (كل) يدل على استيعاب الأفراد. فيكون التخصيص الأفرادى مصادماً لمفاد الأداة و استعمالها لها فى خلاف ما وضعت له.

✓ نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۵۱۰:

و لكن لا يخفى عليك ان المدخول فى مثل قوله: كل عالم، و ان لم يدل على مسلك السلطان إلّا على الطبيعة المهملة، فيحتاج استفادة الإرسال و الإطلاق منه إلى قرينة الحكمة، إلّا انه بعد دلالة الكل بالوضع حسب الفرض على الإحاطة و الاستيعاب فى الافراد ربما يستغنى به عن مقدمات الحكمة من جهة قيامه حينئذ مقامها، حيث انه بوروده على مفهوم العالم فى قوله: أكرم كل عالم، يثبت به ما يفى به مقدمات الحكمة من الاستيعاب لجمع ما يصلح انطباق المدخول عليه من الافراد، من دون احتياج معه إلى جهة زائدة من قرينة الحكمة أو غيرها، نعم ما أفيد من الاحتياج إلى الحكمة انما يتم بالنسبة إلى النكرة الواقعة فى حيز النهى أو النفى، نظراً إلى عدم كون مفاد النفى فى مثل قوله: لا رجل فى الدار، الا سلب النسبة، و عدم كون مفاد المدخول أيضاً على مسلك السلطان الا الطبيعة المهملة، و لا مفاد الهيئة التركيبية الا إيقاع النسبة بين الموضوع و المحمول، فيحتاج استفادة العموم حينئذ منه إلى قرينة الحكمة فى المدخول لإثبات ان المدخول بنحو الإرسال و الإطلاق كان مورداً للنفى.

و هكذا الكلام فى الجمع المحلى باللام كقوله: أكرم العلماء، حيث ان استفادة العموم بالنسبة إلى جميع الافراد فى مثله منوطة بقرينة الحكمة، من جهة ان القدر المستفاد من الهيئة العارضة على المادة، و هى هيئة الجمع، انما هو تقييد الطبيعى بما فوق الاثنين، و اما انه أى مرتبة من مراتب الجمع و انه الأربعة أو الخمسة أو العشرة أو العشرون أو غير ذلك من مراتب الجمع فيحتاج تعيينها إلى قرينة، و لو كانت هى مقدمات الحكمة، فيرفع بها ما فيه من الإبهام بالنسبة إلى تلك المراتب المختلفة أحادها، و تعينه بأعلى المراتب و أقصاها التى لا تكون فوقها مرتبة، و هذا بخلافه عند ورود لفظ الكل على الجمع كقوله: أكرم كل العلماء أو جميع العلماء، حيث انه بلفظ الكل أو الجميع يستغنى عن مقدمات الحكمة من جهة وفائه بما تفى به مقدمات الحكمة.

و من ذلك البيان ظهر الحال فى المفرد المحلى باللام حيث ان استفادة العموم منه لا بد و ان تكون بقرينة تقتضى كون المدخول فيه بنحو السريان فى ضمن الافراد، و إلّا فمع قطع النظر عن القرينة الخارجية لا يكاد يصح استفادة العموم و السريان منه، من جهة ان اللام فيه لا تقتضى حسب وضعها الا الإشارة إلى المدخول، و اما بكونه بنحو السريان فى ضمن الافراد فلا، كما هو واضح.

پس تفاوت «اکرم کلّ عالم» با «اکرم العالم» بنابر اینکه مطلق باشد نه عموم، چه خواهد بود؟ تفاوت در این است که در «اکرم کلّ عالم» با لفظ، استیعاب را می‌رسانیم و توجه مستقیم متکلم به افراد عالم است و لفظ «کل» را دالّ بر آن قرار داده است، اما در «اکرم العالم» که اطلاق دارد، توجه مستقیم متکلم به طبیعت است و عقل، فراگیری آن را بعداً می‌فهمد؛ یعنی با این محاسبه که طبیعت تحت حکم رفته است و هیچ قیدی هم ندارد و مولا هم در مقام بیان بوده است، پس همه‌ی افراد عالم را شامل می‌شود، به خلاف عموم که خود لفظ مستقیماً افراد را مورد نظر قرار می‌دهد ولی سعی شمول ماهیت نسبت به افراد، با اطلاق و مقدمات حکمت فهمیده می‌شود، لهذا در عموم هم باید مقدمات حکمت باشد.

با دانستن این مقدمات، در مورد «اکرم کلّ عالم» و «لا تکرّم الفاسق» در ماده‌ی اجتماع می‌گوییم: هر دو احتیاج به مقدمات حکمت دارند. آری، بعد از آنکه در عام یک فرد به عنوان یک فرد، مدلول لفظ می‌شود، این فرد را مشمول کلّ می‌دانیم. همچنین در «لا تکرّم الفاسق» نیز یک فرد را با عقل، مشمول مطلق می‌دانیم و اگر عقل، از لفظ قوی‌تر نباشد ضعیف‌تر نیست. لامحاله نمی‌توانیم بگوییم که عموم مقدم است. اما با این حساب آیا واقعاً بین عام و مطلق تعارض برقرار است؟

اگر کسی حتی به نحو متصل، مواجه با یک عام و یک مطلق شود؛ مثلاً مولا در یک مجلس گفته است «اکرم کلّ عالم» و «لا تکرّم الفاسق» و مکلف به یک عالم فاسق برخورد کند، آیا به ارتکاز عرفی اکرامش را واجب می‌بیند یا واجب نمی‌بیند؟ به نظر می‌رسد اگر قرینه‌ی خاصی نباشد، مکلف متحیر می‌ماند و نمی‌داند چه کاری باید انجام دهد. بلکه ممکن است در بعضی شرایط حتی کسی «لا تکرّم لافاسق» را قرینه بگیرد بر اینکه مراد مولا عدم اکرام فاسق است ولو عالم باشد. حال اگر منفصل باشد به این معنا که عام در مجلس دیگر ذکر شده باشد، چه وضعیتی خواهد داشت؟ مثلاً اگر مولا در مجلسی بگوید «اکرم کلّ عالم» و در جای دیگر بگوید «لا تکرّم الفاسق»، حذاقلش این است که در ماده‌ی اجتماع تعارض می‌شود و نظر آخوند<sup>علیه السلام</sup> در این زمینه مضاف به اینکه با آن وجوه اعتباریه تأمین می‌شود، از لحاظ ارتکازات عرفیه هم تعارض مستقر است و راه‌حلی که عرف بپذیرد نداریم.

در هر حال در اصل این مدعا که «اکرم کلّ عالم» و «لا تکرّم الفاسق» - در صورتی که در دو مجلس القاء شده باشد - تعارض مستقر دارند موافقیم. البته این نکته را باید تذکر داد که ممکن است در مثل «اکرم کلّ عالم» و «لا تکرّم الفاسق» که در یک مجلس القاء شده باشد، مثل مرحوم آخوند نیز به تعارض قائل شوند و به صرف اینکه دو جمله است، آن را به عنوان مقید متصل حساب نکنند و چون دو جمله است و

نهایت، عطف بر هم است، ممکن است آخوند رحمته این را منفصل بداند، و آن که قطعاً متصل محسوب شود مانند این است که گفته شود: «اکرم العالم غیر الفاسق».

## تعارض میان اطلاق شمولی و اطلاق بدلی

از دیگر صغریاتی که بحث شده آیا تعارض مستقر است یا تعارض بدوی است و جمع عرفی دارد، تقابل اطلاق بدلی و اطلاق شمولی است.

**اطلاق بدلی** یعنی آن مطلق که صرف الوجود را می‌رساند، مانند «اعتق رقبة»، یا «اکرم عالماً». در امتثال، عتق رقبة مایبی کافی است؛ سیاه باشد یا سفید، کافر باشد یا مسلمان، عادل باشد یا فاسق، فرقی نمی‌کند و صرف الوجودش کافی است، و همچنین در اکرام عالم.

**اطلاق شمولی** که از آن به طبیعت ساریه تعبیر می‌شود مانند: «لا تکرم الفاسق» است که طبیعت ساریه تحت حکم رفته است؛ یعنی طبیعت فاسق که می‌تواند سرایت به افراد متعددی داشته باشد.

فرضاً اگر مثل این دو حکم وارد شده باشد: «اکرم عالماً» و «لا تکرم الفاسق»، آیا تعارض مستقر است؟ در عالم فاسق چه باید کرد؟ آیا مکلف می‌تواند «اکرم عالماً» را در این فرد فاسق امتثال کند یا اینکه حتماً باید به اعتبار «لا تکرم الفاسق» که اطلاق شمولی دارد، او را اکرام نکند و امتثال امر مربوط به اطلاق بدلی را در ضمن فرد دیگری انجام دهد.

برخی از جمله مرحوم نائینی گفته‌اند<sup>۱</sup>: اطلاق شمولی مقدم بر اطلاق بدلی است و لامحاله اگر ما باشیم

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۷۲۹:

منها: ما إذا تعارض العامّ الأصولی و الإطلاق الشمولی و دار الأمر بین تقييد المطلق أو تخصيص العامّ كقوله: «أكرم العالم» و «لا تكرم الفاسق» فأنهما يتعارضان في العالم الفاسق، و يدور الأمر بين تقييد قوله: «أكرم العالم» بغير الفاسق، و بين تخصيص قوله: «لا تكرم الفاسق» بما عدا العالم، و لكن شمول العامّ الأصولی لمورد الاجتماع أظهر من شمول المطلق له، لأنّ شمول العامّ لمادّة الاجتماع يكون بالوضع و شمول المطلق له يكون بمقدّمات الحكمة، و من جملتها عدم ورود ما يصلح أن يكون بيانا للتقييد، و العامّ الأصولی يصلح لأن يكون بيانا لذلك، فلا تتمّ مقدّمات الحكمة في المطلق الشمولی، و لا بدّ حينئذ من تقديم العامّ الأصولی و تقييد المطلق بما عدا مورد الاجتماع. و لا مجال لتوهم العكس و تخصيص العامّ الأصولی بالمطلق الشمولی، فإنّ المطلق لا يصلح للتخصيص إلّا إذا تمتّ فيه مقدّمات الحكمة، و مع وجود العامّ الأصولی لا يكاد يتمّ فيه مقدّمات الحكمة، لأنّه يصحّ للمتكلّم الاعتماد في بيان مراده على ظهوره الوضعی، فالمطلق لا يصلح لأن يكون مخصّصاً للعامّ الأصولی، و العامّ الأصولی يصلح لأن يكون مقيداً للمطلق الشمولی، فلا مجال للتشكيك في تقديم التقييد على التخصيص، من غير فرق بين ورود العامّ قبل المطلق أو مقارن له أو متأخّر عنه.

و دعوى: أن الذي يكون من مقدّمات الحكمة هو عدم البيان في مقام التخاطب لا مطلقاً فالعامّ المتأخّر عن المطلق لا يصلح لأن يكون بيانا، و واضحة الفساد، فإنّ الذي يكون من مقدّمات الحكمة هو عدم البيان المطلق، لا عدم البيان في خصوص مقام التخاطب كما أوضحناه في محله.

و فقط این دو (اکرم عالماً و لا تکرم الفاسق) مکلف نمی‌تواند «اکرم عالماً» را بر فاسق منطبق کند. یا اگر حتی تکلیفی باشد که متعلق خارجی ندارد؛ یعنی متعلق المتعلق ندارد مثل «صلّ صلاةً»، بعد هم در جای دیگری فرموده است که: «لا تجهر بکلامک» و نگفته باشد لا تجهر بصلاتک، باز صلات مکلف نمی‌تواند اجهاری باشد، و دهها مثال دیگری که می‌شود بیان کرد.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

---

و المحقق الخراسانی - قدّس سرّه - قد أفاد في بعض فوائده الأصولية: من أنّ اللازم علينا جمع كلمات الأئمة عليهم السلام المنفرقة في الزمان و تفرض أنّها وردت في زمان و مجلس واحد و يؤخذ ما هو المتحصّل منها على فرض الاجتماع. و هذا الكلام منه ينافي ما ذهب إليه: من أنّ العبرة على عدم البيان في مقام التخاطب، لا مطلقاً، فتأمل جيّداً.